هو العلیم

معاد و نشانه‌های قدرت خدا در آفرینش انسان

از تفسیر آیات خلقت تا بقای روح پس از مرگ

معاد شناسی – ماه مبارک رمضان – سال ۱۳۹۶ هـ. ق

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

مکتب وحی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللَهِ الرِّحمَنِ الرِّحيم

و صَلی الله عَلی محمد و آله الطاهرین

و لعنة الله عَلَی اعدائهم اجمعین

سوگندهای سورۀ ذاریات بر حقانیت معاد

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرِّحْمَنِ الرِّحِيمِ وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرۡوٗا فَٱلۡحَٰمِلَٰتِ وِقۡرٗا فَٱلۡجَٰرِيَٰتِ يُسۡرٗا فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٞ وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٞ﴾[1]

معانی ذاریات و اسباب پیدایش عالم کثرت

خداوند در این آیات سوگند یاد می‌کند به چهار قَسَم: ﴿وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرۡوٗا﴾؛ «سوگند به آن بادهایی که می‌وزند و ابرها را در میان فضا پراکنده می‌کنند.» یا اینکه: «سوگند به آن زنانی که بچّه می‌زایند و از خود، اولاد خود را در روی زمین پخش میکنند.» یا:

«سوگند به آن اسبابی که پروردگار به وسیله آن اسباب تمام موجودات را در عالم کثرت و تفرّق بوجود آورده از ملائکه و غیر ملائکه، آن علل اولیّه و آن موجودات روحانیّه‌ای که واسطه فیض می‌شوند و این عالم کثرت را با این اختلاف بوجود می‌آورند.»

---

۱ سورة الذاریات، آیة ۱ تا ۶.

تفسیر حاملات و حمل باران و فرزندان

﴿فَٱلۡحَٰمِلَٰتِ وِقۡرٗا﴾؛ «سوگند به آن بادهایی که ابرها را در میان آسمان حمل می‌کنند.» یا «سوگند به آن ابرهائیکه در خود باران را حمل می‌کنند.» یا «سوگند به آن زنانی که در شکم خود فرزندان خود را آبستن می‌شوند و حمل می‌کنند.»

تفسیر جاریات و حرکت آسان کشتی‌ها و دیگر مصادیق

﴿فَٱلۡجَٰرِيَٰتِ يُسۡرٗا﴾؛ «سوگند به آن کشتی‌هایی که به آسانی در میان دریاها حرکت می‌کنند.» یا «سوگند به آن ابرهائیکه در میان فضا یا بادهائی که در میان فضا حرکت می‌کنند به آسانی.» یا «سوگند به آن ستارگانی که در فضا حرکت می‌کنند و از مشرق به مغرب فرو می‌ورند.»

تفسیر مقسمات و تقسیم ارزاق و مقدرات

﴿فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرٗا﴾؛ «سوگند به آن ملائکه‌ای که ارزاق و مقدّرات موجودات را مقدّر می‌کنند و تقسیم می‌کنند.» یا «سوگند به آن علل اوّلیه از ملائکه و غیر ملائکه که آن نور توحید را در عالم

وجود تقسیم می‌کند و تقدیر می‌کنند.» یا «سوگند به آن بادهایی که در میان فضا می‌وزد و ابرها و بارانها را روی نقاط مختلفه زمین هر کدام را بر حسب استعداد و حکمت تقسیم می‌کند.»

قطعیت وعدهٔ الهی و روز جزا

اجمالاً به این سوگندها که خدا یاد می‌کند و اینها امور خیلی مهمّی هستند: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾؛ «آنچه به شما وعده داده شده که خواهد رسید، بدانید که آن وعده درست است.» و ﴿وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٌ﴾؛ «و روز جزا خواهد آمد.» امر تخیّلی نیست که پیامبران برای اسکات نفوس و مهار زدن به دهانهٔ لجام نفس‌های سرکش امارهٔ بشریّت از پیش خود به‌عنوان فرضیّه، قیامت و جزا را ترتیب داده و برای مردم بیان کرده باشند؛ این‌طور نیست. ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَٰقِعٌ﴾

معاد و بازگشت همهٔ مراتب انسان به خدا

معاد عبارت است از: «رجوع انسان به سوی خدا». معاد انسان عبارت است از این؛ چون معاد یا به معنی «محلّ رجوع» است یا به معنی «زمان رجوع» است یا به معنی «اصل رجوع» است. معاد یعنی

«عود»؛ عود انسان به سوی پروردگار و انسان باید به سوی پروردگار عود کند. از اینجا استفاده می‌شود که از پیش خدا آمده تا باید عود کند؛ چون عود یعنی «برگشت». کسی که راهی را نرفته که نمی‌گویند: «برگشت.»

پیوند آغاز آفرینش با بازگشت موجودات

پس ما از پیش خدا آمدیم و حالا باید دو مرتبه به همان جایی که آمدیم، به همان‌جا برگردیم. ﴿كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ﴾؛[1] «همین طور که خدای علّی اعلی شما را از جایی ابتداء کرد، بَدء و نشأ شما را از آن جا مقّدر کرد، شما بازگشت خواهید کرد به همان جا.»

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾؛[2] «کما اینکه ما اوّل خلق را بدأ کردیم؛ یعنی ابتدا کردیم، از جایی ایجاد کردیم و این عالم خلقت را به وجود آوردیم، دو مرتبه این عالم خلقت را بر می‌گردانیم به همان جا.» پس انسان، حیوانات و موجودات دیگر

---

۱ سورة اعراف، آیة ۲۹.

۲ سورة انبیاء، آیة ۱۰۴.

همه دارای معادند و از آنجایی که بَدء خلقت آنها بوده، عود خلقت هم به همان‌جا باید قرار بگیرد.

ضرورت بازگشت انسان با ظاهر و باطن

یکی از موجودات انسان است. انسان هم دارای معاد است؛ یعنی دارای عود است و البته انسان با تمام شراشر وجودش باید عود کند؛ چون انسان با تمام شراشر وجود نزول پیدا کرد و در عالم کثرت پیدا شد. همین انسان با تمام این مجموعه که عبارت است از بدن و لِسان و نفس، از ظاهر و باطن، از ملک و ملکوت، این مجموعه باید عود کند.

و الّا اگر بنا بشود مقداری از انسان در اینجا بماند و مقداری دیگر انسان که برگردد، در این صورت نمی‌تواند گفت انسان به تمام معنا عود کرده؛ مقداری از انسان عود کرده. پس انسان به تمام معنا باید عود کند.

بازگشت به خدا و آشکارشدن اعمال

﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾؛[1] «باید به سوی من برگردی و من به شما

---

۱ سورة لقمان، آیة ۱۵.

آگاهی دهم که چکار کردی.» چون در این دنیایی که ما در او وارد شدیم، دنیای جزاف و عبث نیست، بازی نیست؛ انسان خودش را به نفهمی بزند یا نزند، اعمالش در عالم ثبت و ضبط است. همین به نفهمی زدن و نزدنش هم ثبت [ضبط] است؛ بنابراین از حساب و مکاتبه و محاسبه و ضبط انسان خارج نیست.

وقتی که انسان صحبت می‌کند، ضبط صوت این کلمات انسان را ضبط می‌کند. اگر انسان کاغذ را ورق بزند که روی نوشته‌ها را بپوشاند، آن صدای ورق را هم ضبط می‌کند؛ پس خلاصه انسان نمی‌تواند در عالم کون و تکوین چیزی را مخفی کند.

﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ﴾؛ «بازشگت همه شما به سوی من است.» خواهید آمد. ﴿فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾؛ «من شما را آگاه می‌کنم که چکاره بودید و چکار کردید.» حالا هر کاری می‌خواهید بکنید، بکنید!

سفارش لقمان و احاطهٔ علم الهی بر اعمال

﴿يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ﴾[1]

حضرت لقمان که یکی از حکمای بزرگ بوده و بنابر بعضی از اخبار دارای مقام پیغمبری بوده، ضمن سفارش‌ها و نصیحت‌هایی که به فرزندش می‌کند، این است که می‌گوید:

«اي فرزند من، اگر به اندازة سنگيني يك دانه فلفل... يك دانه فلفل چقدر كوچك است! يك دانه فلفل، نه آن دانه فلفلهاي بزرگ، ها! كه مجموع است از يك حب‌هايي؛ يك دانه از آن حب‌هاي فلفل، يك دانه از آن حب‌هاي فلفل، يا يك موجودي به اندازة سنگيني اين يك حبّه، چقدركوچك است! اگر اين دانه فلفل بوده باشد در يك نقطه‌اي از نقاط روي يك سنگي باشد در نقطه‌اي از نقاط دنيا، يا در آسمانها باشد يا در زمين باشد، خدا او را مي‌آورد.»

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ﴾؛ «اطّلاع دارد و لطیف است؛ یعنی نافذ در تمام اشیاء.»

وقتی که این یک دانه فلفل روی سنگی باشد پشت کوه هیمالیا، یا زیرزمین، یا در عمق دریا، یا در فضا، یا در آسمان‌ها، خدا این یک دانه فلفل از او مخفی نشود و از علم خدا مستور نباشد، آن وقت انسان چگونه می‌خواهد ادعا کند که خود من از علم خدا مستور است یا اینکه اعمالی که من به‌جا آوردم، در مرآی و منظر خدا نیست؟!

---

۱ سورة لقمان، آیة ۱۶.

خداوند علّی اعلی دارای قدرت است و انسان را زنده می‌کند و آن وقت انسان می‌فهمد که در این دنیا عبث خلق نشده؛ روی حساب و کتاب است.

انکار معاد و پاسخ از راه آفرینش انسان

حالا انسان می‌خواهد معاد را انکار بکند، می‌خواهد نکند. می‌خواهد بگوید که: «این معادی که پیغمبران می‌گویند، کس نرفته که خبر بیآورد. که رفته آخرت خبر بیآورد که چنین است و چنان است؟ انسان می‌بیند که می‌میرد و بدنش می‌رود زیر زمین و می‌پوسد. روحش هم که قابل دیدن نیست که بگوئیم زنده است؛ پس حقیقت انسان همان بدنش است. آنهم که از بین می‌رود و روح هم که خبری نیست. قابل دیدن نیست و پس هیچ خبری نیست.»

﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ﴾[1] مانند دهریّین و مادّیّین که می‌گفتند:

«هيچ خبري نيست، فقط همين زندگي دنياست. زنده شديم و مي‌ميريم و مطلب تمام شد. ديگر ما بعثي نداريم، حشری نداريم، زنده شدني نداريم. اين حرفها را آمدند پيغمبران زدند براي اينكه مردم را منظّم كنند، جامعه را منظّم كنند.
مثل آن باغبانها يا آن برزگرها كه در مزرعة خود يا باغ خود براي چشم ترس آن كلاغ و آن پرندگان كه يك مجسّمه‌اي قرار مي‌دهند، يك مترسكي قرار مي‌دهند كه

---

۱ سورة المؤمنون، آية ۳۷.

مبادا كه از آن ميوه‌ها و از آن دانه‌ها و حبوبات بخورند، اين پيغمبران خدا و قيامت و اينها را براي چشم ترس مردم قرار دادند كه مردم بترسند و سرجاي خودشان بنشينند، به هم ظلم نكنند، ناموس مردم را نبرند، دزدي نكنند، قمار نكنند و اين كارها. و الّا خبري نيست. اين مطالب و اين احكام براساس يك معاد واقعي يا براساس خداي واقعي اتكّاد و اعتماد ندارد؛ چون وقتي كه انسان مُرد، بدنش پوسيد، زير زمين از بين رفت، اين ذرّات را خدا جمع كند و دو مرتبه زنده كند، چطور مي‌شود آقا؟! مي‌شود مگر؟!»

خدا می‌گوید: «برای چه تعجّب می‌کنی؟ شما نظر به اصل خلقت خودت بکن که از چه بودی!»

شگفتی پیدایش انسان از نطفه

این داستان خلقت انسان خیلی عجیب است. ما یک روز به بنده‌زاده‌هایمان گفتیم که: «ما هر جا فکر کردیم، فکرمان تا یک جاهایی می‌آید؛ امّا راجع به جنین و بچّه هر وقت که فکر کردم، وسط راه مانده‌ام.» و تا به حال هم همین‌طور است ها! که این نطفه چیست؟ و چه می‌شود؟ علقه و مضغه و استخوان و این دورانی که جنین در رحم مادر طی می‌کند، چه خبرها هست؟ تا اینکه تبدیل می‌شود به یک انسان و نفس می‌کشد و دارای عقل و مخ و شعور و پا می‌گذارد به این دنیا و با انسان گفت‌وگو می‌کند و أنا رجلاش بلند می‌شود.

این به اندازه‌ای عجیب و غریب است که همین‌که انسان بخواهد تفکّر کند در مدارج و معارج صعودی و تکاملی این نطفه، عقلش می‌ایستد و زبانش لال می‌شود. این‌قدر عجیب است! همهٔ

موجودات عجیب هستند؛ ولیکن عجب در این خیلی زیاد است.

آیهٔ احسن الخالقین و عظمت خلقت جنین

و لذا در قرآن مجید همچنین در چندین جا خدای علی اعلی این داستان جنین را که بیان می‌کند، به‌عنوان بزرگی یاد می‌کند. در یک جا که بیان می‌کند، می‌گوید: ﴿تَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾. خودش به خودش می‌گوید که: «به به از این خدایی که احسن الخالقین است و توانسته است چنین کند. مبارک باد، پر برکت باد آن دستی که چنین کار می‌تواند بکند!» و واقعاً هم عجیب است.

پیدایش اعضا و قوای انسان از نطفه

ها! آخر این نطفه این ذرّاتش نه عقل دارد، نه شعور دارد و این مبدأ وجود انسان که یک قطره نطفه نیست. آن یک قطره را شما چهار میلیون قسمت کن. یک دانه از آن ذرّات می‌شود انسان. خوب آن چیست؟ به آن بگو: «هیچ نیست. هیچ. راحت.»

از آن هیچ، آن یک دانه ذرّه‌ای که به او می‌شود

گفت: «انسان هیچ»، چطور چشم درمی‌آید، گوش درمی‌آید، قلب درمی‌آید، کبد درمی‌آید یا رگ درمی‌آید، پی درمی‌آید، استخوان می‌شود، عصب درست می‌شود؟!

تمام این بچّه‌ها پنج انگشت هستند، هر انگشتشان بند دارد، هر کدام از آنها عصب دارد، تمام این اعصاب متّصل به مغز است، عصب حرکت هست، عصب احساس هست. یک جا عصب حرکت هست، عصب احساس نیست. رودهٔ انسان حرکت می‌کند، معدهٔ انسان حرکت می‌کند، کلیهٔ انسان حرکت می‌کند ولیکن انسان احساس ندارد. وقتی کلیهٔ ما دارد حرکت می‌کند، ما خودمان نمی‌فهمیم که دارد حرکت می‌کند. اینها عجایبی است.

اینها چطور از یک نطفه درست شده؟! آخر نطفه‌ای که سر و ته ندارد، نطفه‌ای که این‌قدر ریز است که به چشم دیده نمی‌شود، آن یک دانه ذرّه را باید زیر دستگاه‌های درشت‌کننده و ذرّه‌بین‌های قوی قرار بدهند تا قابل دیدن باشد. و تازه یک موجودی است که موجود بسیط است دارای شکل نیست، پا و

دم ندارد، سر و گوش ندارد. این چه قسم حرکت می‌کند؟!

با چه سرعتی! با چه سرعتی حرکت می‌کند و در هر آن می‌آید جلو، می‌آید جلو، می‌آید جلو، تبدیل می‌شود به یک موجودی مثل خون بسته‌شده، بعد تبدیل می‌شود به یک موجود سفت‌تری مثل گوشت جویده‌شده، بعد یک نقاطی رویش پیدا می‌شود؛ نقاط زردرنگی یک خال‌هایی رویش پیدا می‌شود، یک خطهایی رویش پیدا می‌شود که آن خال‌ها می‌گویند همان مغز و کبد و قلب است و بعد هی می‌آید جلو، می‌آید جلو و اگر انسان ببیند چشمش را اصلاً نمی‌بیند، یک خال می‌بیند.

مثل اینکه شما با یک مداد زردی روی یک کاغذ و یک خال بگذارید. این چیست؟ آن وقت این می‌شود چشم، این می‌شود قلب، این بطن راست و بطن چپ قلب می‌شود، این دهلیز قلب می‌شود. این حرکت قلب، این می‌شود مخ، مخ چیست؟ چه خبرها هست! قوّهٔ حافظه است، قوّهٔ مفکّره است، حسّ مشترک است، مبدأ خیال است. هر کدام از

اینها چه دستگاه‌هایی دارد! چه نوارهایی دارد! این نوارهای مغزی انسان چقدر طولانی است!

اینها همه از کجا درست شد؟ از چه بود؟ چه بود؟ حالا ما ظاهرش را داریم می‌بینیم؛ لال می‌شویم و عقلمان می‌ایستد و دیگر نمی‌تواند تفکّر کند. اگر انسان به باطنش پی ببرد، دیگر هیچ! این کارها را که کرد؟ کرده یا نکرده؟ این کار را ما می‌بینیم یا نه؟ خدایی که این کار را می‌کند، نمی‌تواند انسان را زنده کند؟! عجیب است! خیلی عجیب است ها!

تفسیر آیهٔ حج دربارهٔ مراحل رشد انسان

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ

شَیۡـٔٗا﴾؛[1] می گوید:

«ای مردم شما که در بعث، برانگیخته شدن انسان، زنده شدن انسان در شکّ هستند، یک کمی بیائید فکرکنید در خودتان. حالا فرض کنید اصلاً موجود خارجی نداریم و معادی هم نیست و خدا هم هیچ موجودی را خلق نکرده، امّا شما وجود خودتان را که نمی‌توانید انکار کنید! خودتان چه بودید؟»

﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِن نُّطۡفَةٖ﴾؛ «ما شما را از نطفه خلق کردیم.» بعد آن نطفه را در... اول که از تراب بودید، خاک بودید... نطفه اصلش از چیست؟ نطفه اصلش خون است؛ خون جوهر غذایی است که انسان خورده. غذایی که انسان خورده یا گوشت بوده یا سبزی بوده یا میوه بوده یا گندم بوده، اصل اینها چیست؟ خاک است. پس اصل انسان خاک است. شما را از خاک ایجاد می‌کند.

شکل‌گیری استخوان‌ها و هماهنگی اندام‌ها

بعد از خاک یک مدارج و معارجی طی کرده است و به صورت‌های خاصّی تبدیل به نطفه شد و آن نطفه هم تبدیل شد به خون بسته‌شده و آن هم کم‌کم تبدیل شد به یک ماده‌ای مانند گوشت، گوشت جویده‌شده و بعد ما آن را تبدیلش کردیم به استخوان. اِ عجیب! چه قسم استخوان درست کرد! چه قسم استخوان درست کرد! استخوان پا، استخوان

---

۱ سورة الحج، آیة ۵.

ساق، استخوان سینه... اشتباه نکرد. استخوان سینه را بگذارد در پا، قلم پا را بگذارد در سینه، استخوان‌ها نوکش تیز باشد و از گوشت بیاید بیرون... تمام سر این استخوان‌ها را برداشته سوهان زده و صیقلی کرده. و عجیب این است که لای این استخوان‌ها دائماً از این روغن‌ها پاشیده می‌شود.

تشبیه کار مفاصل به روغن‌کاری ماشین

دیدید افرادی مشغول صنعت هستند با ماشین‌ها، با ماشین تراش، با ماشین صفحه‌تراش که مشغول کارند، این چرخ‌دنده‌ها که می‌گردد، اگر یک کمی روغن نخورد و خشک بشود، تق‌تق صدا می‌کند و خود چرخ‌دنده‌ها ساییده می‌شود و از بین می‌رود. و لذا دائماً به این چرخ‌دنده‌ها باید روغن زد؛ به ماشین باید گریس زد. دیدید؟ هان؟!

حالا لای این انگشت انسان که می‌خواهد کار کند، این استخوان است دیگر. این استخوان است؛ گریس‌کاری می‌خواهد دیگر؛ گریس می‌زند خدا. همین‌که انسان اراده می‌کند انگشت خود را کج کند، گریس می‌خورد. عجیب است ها! دو مرتبه انسان انگشتش را صاف می‌کند، دستگاه گریس‌کاری هم

بسته می‌شود. بعد پایمان را می‌خواهیم راست کنیم. ها! الآن اینجا ترشّح گریس شد. دستمان را می‌خواهیم باز کنیم، در آرنج گریس‌کاری می‌شود. انگشت‌هایمان را تکان می‌دهیم، همین‌طور دارند گریس‌کاری می‌کنند.

عجب! ما داریم این کار را می‌کنیم؟! غلط کردیم! واقعاً غلط کردیم! آقا جان، ما پای یک ماشین می‌خواهیم کار کنیم، یک قوطی گریس گم می‌شود؛ یک ساعت می‌گردیم این طرف و آن طرف پیدایش نمی‌توانیم بکنیم. ما کجا می‌توانیم این استخوان‌های بدنمان را گریس‌کاری کنیم؟

آن هم آقا، این نطفه! یک دانه استخوان که نشد، چهارصد و خرده‌ای، ۴۶۰ و خرده‌ای. انسان بدنش استخوان دارد، استخوان‌ها درست همه سر جای خود. این چطور شد؟ چطور شد؟ چطور این نطفه تبدیل به این استخوان‌ها شدند همه به‌جای خود، استخوان مغز به‌جای خود، استخوان صورت به‌جای خود، استخوان گردن به‌جای خود، ستون فقرات به‌جای خود. تمام استخوان‌ها هیچ کدام جایشان

اشتباه نشده. با چه سرعتی دارد درست می‌شود؟!

سرعت تکامل جنین و مدت رشد

می‌گویند: «نه ماه بچه در شکم مادر بود.» حالا انسان نه ماه در شکم مادر است؛ ولیکن تخم‌مرغ که نه ماه در شکم مادر نیست. همین جریانات را بیست‌روزه طی می‌کند. و این نه ماه در شکم مادر، خیلی مدّت کوتاهی است ها! این چیزهایی که بنده عرض می‌کنم، این سلسله‌مراتبی که طی می‌کند تا اینکه کامل بشود، انسان باید میلیون‌ها سال طول بکشد. چندین میلیون سال، اگر می‌خواهد حرکت کند با یک قوّهٔ خیلی خیلی شدید به سوی نطفه شدن و به سوی علقه و مضغه تا بشود یک انسان. این بزرگان می‌گویند ها، از روی حساب! حالا ما نمی‌توانیم شرحش را اینجا بدهیم؛ باید بگوییم و بگذریم و برویم. از مبحث ما خارج می‌شود.

صورت‌بندی جنین و استقرار در رحم

آن وقت چگونه نه‌ماهه خداوند یک بچّه تحویل می‌دهد؟ یک بچه کاکل‌زری! این مضغه که استخوان کردیم ﴿مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ﴾؛ «بعضی‌ها را کامل کردیم و در رحم ماند. بعضی‌ها کامل نشد و

سقط شد.» یا قبل از اینکه صورت‌بندی کنیم، کامل نبود دیگر؛ غیر صورت بود؛ بعد صورت به او زدیم، خلقتش را تمام کردیم، دست و پا و انگشت و همه‌اش درست شد. اینها همه را کردیم برای چه؟ ﴿لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ﴾؛ «آگاهتان کنیم، به شما فکر بدهیم، هوش بدهیم، عقل بدهیم.» اگر این کارها را نمی‌کردیم، به خاک که این کار را نمی‌کردیم ما...

﴿وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾؛ «و در رحم‌های مادر، شما را تا آن اجل مسمّی که درد مخاض زن را می‌گیرد و بچّه را می‌خواهد زمین بگذارد، جای شما را در آن جا محکم و خوب قرار دهیم.» زن می‌خوابد، بیدار می‌شود، غذا می‌خورد، حرکت می‌کند؛ در تاریکی، در روشنایی، حمام می‌رود، در آب، در خشکی، هواپیما سوار می‌شود، امّا این گاهوارهٔ رحم مادر برای شما خوب [است] و تکان هم نمی‌خورد بچّه در شکم مادر!

﴿ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا﴾؛ «شما را خارج می‌کند امّا بصورت بچّه.» موهم در آوره سرش،

ناخن‌هایش هم درآمده، مژه‌هایش هم درآمده، چشم‌هایش هم تمام است، صدا هم درک می‌کند، گریه را هم می‌فهمد، گرسنگی را هم حسّ می‌کند، دنبال شیر هم می‌گردد، لب‌هایش حرکت می‌کند که شیر می‌خواهد...

از بلوغ قوای انسان تا ناتوانی پیری

بعد همین‌طور می‌آوریم شما را جلو: ﴿ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡ﴾؛ «شما را به قوام رشد می‌رسانیم، محکم می‌کنیم شما را، استخوانتان را محکم می‌کنیم، شما را جوان می‌کنیم، رشید می‌کنیم.» عقلتان، احساساتتان، قوای مفکّره‌تان، حسّ مشترکتان، پنج حسّ ظاهرتان، حواس باطنتان، همه را!

﴿وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ﴾؛ «بعضی از [اقوام] شما هست از دنیا می‌روند ...» ﴿وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ﴾؛ «و بعضی‌ها را هم پیر می‌کنیم.» عصایی دستش می‌دهیم و با کمر خم حرکت می‌کند این طرف و آن طرف و پیر، فرتوت... ﴿لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗا﴾؛ «تمام قوایش می‌رود.» آن جوانی و شادابی، آن عظمت، آن

قدرت، آن علم، آن حرکت، آن احساس... هیچ خبری نیست؛ علمش را هم از دست می‌دهد.

از انسان سؤال می‌کنند: «آقا، امروز چند شنبه بود؟»

فکری می‌کند، این طرف و آن طرف، می‌گوید: «آقا، نمی‌دانم چند شنبه بود!»

روز را یادش می‌رود. این‌قدر پیر و فرتوت می‌شود و همه را از دست می‌دهد؛ در حالتی که چند سال پیش این اعلم العلما بود. تمام کُتُب در سینه‌اش بود. امّا الآن نسیان گرفته او را؛ روز را هم نمی‌داند، دست راست و دست چپش را هم فراموش کرده. این کارها را که کرد؟ هان!

زنده‌شدن زمین و نشانه‌های قدرت خدا

یک مثال دیگر بزنیم: ﴿وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةً﴾. ای مردم، تماشا کنید! «ای پیغمبر، تو می‌بینی این زمین، هامد، ساکت، بی‌جان، بی‌روح، بی‌اثر.» زمین در زمستان چه حالی دارد؟ ﴿فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ

وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ ﴿٥﴾؛ [1]

«باران می‌آید روی زمین، این زمین یک تکانی می‌خورد، اهتزاری پیدا می‌کند، رشدی می‌کند، نموّی می‌کند و از تمام اقسام گیاهان یک زوج، یک نر و ماده ما در روی زمین می‌رویانیم. از انسان نر و ماده، از حیوانات نر و ماده، از درختها نر و ماده، هر چه هست روی زمین، حتّی حبوبات.»

﴿مِن كُلِّ زَوۡجِۭ﴾؛ «دارای بهجت، دارای قوّت، دارای نشاط.» درخت‌ها همه سبز، همه دارای حرکت، نه حرکت‌های ظاهری، ها! در باطن خودش، دائماً دارد حرکت می‌کند.

حرکت پنهان در برگ و سلول‌های گیاه

یک دانه برگ را اگر شما زیر نظر و زیر دستگاه‌های ذرّه‌بین‌های قوی ملاحظه کنید، می‌بینید در این یک دانه برگ رودخانه‌هاست؛ مانند ماهی که در رودخانه شنا می‌کند، از این طرف می‌رود آن بالا و بعد می‌آید پایین. تمام خُلَل و فُرَج این یک دانه برگ یک رودخانه‌هایی است که ذرّاتی در این طرف و آن طرف دائماً حرکت می‌کنند و این یک دانه برگ همه‌اش متحرّک است؛ ولی ما می‌بینیم برگ ساکن است.

آقا جان، برگ‌ها را روی هم بچین، یک کیلو توت بریز رویش. دیگر نمی‌دانیم روی آن برگ چه

---

۱ سورة الحج، آیة ۵.

خبرهاست! تمام این درخت متحرّک است. تمام سلول‌هایش در حرکت است. این کارها را که کرد؟ از زمین مرده، هامد، ساکت، بی‌جان که این جاندار را درست کرد؟ از آن زمین مرده که انسان درست کرد؟ که حیوان درست کرد؟ که طاووس درست کرد؟ که کلاغ درست کرد؟ که عقاب درست کرد؟ که درخت سرو و چنار درست کرد؟

حیات طبیعت و حقانیت و قدرت خدا

بله! ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾[1] بگیرید این مطلب را. «خدا حق است.» در این کارها می‌توانیم انکارش کنیم؟ اینها همه اتّکاء به حق دارند. این مثال‌ها را می‌زنیم برای اینکه بدانیم که: ﴿بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾؛ «بر هر کاری توانا است.»

آخر از خاک و از سنگ، گُل آفریدن یعنی چه؟ از خاک و از سنگ بلبل آفریدن یعنی چه؟ در این بلبل نغمه قرار دادن یعنی چه؟ شور و احساسات

---

۱ سورة الحج، آیة ۶.

قرار دادن یعنی چه؟ مناجات و غزل قرار دادن یعنی چه؟ چه خبر است؟ این گلستان را که تماشا می‌کنی، خاک بود. در زمستان کلّی برف گرفته روی این زمین را؛ هیچ خبری نیست. در فصل بهار بروید ببینید که گلستان‌ها سبز شد، گل‌ها روییده شده. چه بویی از این طرف و آن طرف می‌وزد و بلبل‌ها در میان این گل‌ها چه می‌کنند! این را که زنده می‌کند؟

﴿بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾؛ «خدا دارد مرده‌ها را زنده می‌کند.» شما در زندگی خودتان شک دارید؟ مگر اینها زندگی نیست؟ مگر اینها مرده نبودند؟ خدا زنده کرد. مگر انسانی که نطفه بود یا خاک بود مرده نبود؟ بی‌حس نبود؟ بی‌حرکت نبود؟ اصلاً به او انسان نگویید. چیزی نبود. از کتم عدم به وجودش آورد.

این بلبل‌ها و قناری‌ها و این حیواناتی که دارای احساسات هستند که نبودند، اینها مرده بودند و عدم بودند. این برگ‌ها و این ساق‌ها و این درخت‌ها و این آب‌ها و این ذرّات و این میوه‌جات و این نسیم‌ها که همه مرده بودند. زمین که افسرده بود و یخ زده بود، که یک مرتبه زمین، در این زمین و تمام آن زمین

شد زنده. نه یک زندگی، هزاران زندگی؛ در یک وجب زمین هزاران موجود ذی‌حیات همه روی بدء و عود و برنامهٔ معیّن و هدف و هدف.

زندگی هدفمند حیوانات در تفسیر امم امثالکم

انسان خیال می‌کند خود انسان دارای هدف است. هر مگسی هدف دارد، هر پشه‌ای هدف دارد. همین پشه‌هایی که روی گل‌ها می‌نشینند هدف دارند، مقصد دارند، آرزو دارند، تناسل دارند، زن دارند، بچه دارند، عشق دارند، مناجات دارند، حیات دارند، مرگ دارند، مسیر دارند؛ دم و دستگاهی است.

آن آیهٔ مبارکه می‌فرماید: ﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ﴾؛[1]

«هر جنبنده‌ای که شما فرض کنید، هر پرنده‌ای که فرض کنید که با دو بال خود می‌پرد، پشه، مگس، گنجشک، عقاب، اینها یک امّت‌هایی هستند، دسته‌هایی هستند، موجوداتی هستند مانند خود شما، مثل خود شما، دارای شعورند، دارای قدرتند؛ تمام دستگاه‌هایی که در شما هست، متناسبش در آنها هست.»

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾؛ «ما

---

۱ سورة الأنعام، آیة ۳۸.

در کتاب حکیم از چیزی فرو گذار نکردیم؛ کتاب را ناقص قرار ندادیم.»

حکایت پینه‌دوز و پرسش از حکمت آفرینش آن

انگور یاقوتی دیدید؟ این دانه‌هایش چه اندازه به یکدیگر چسبیده! یک دانه حیواناتی است که روی اینها می‌گردد و ما به آنها می‌گوییم: «پینه دوز». حیوانی است ریز، بال‌های قرمزرنگی دارد، رویش یک خالی هست. البته این پینه‌دوز مال انگور یاقوتی نیست؛ روی تمام سبزیجات و اسفناج و همه چیز هست به‌خصوص در انگور یاقوتی. لایش دوست دارد برود و می‌رود و مخفی می‌شود. این حیوان، حیوان سمّی است و اگر انسان بخوردش، می‌میرد. می‌گویند: «دو تای از اینها را اگر انسان بخورد، مسلّم می‌میرد. سمّی است.»

بنده یک وقت شنیده بودم در سنّ طفولیّت، از یکی از بزرگان بود. در یک مجلسی بودیم؛ با مرحوم پدرمان رفته بودیم. من هم بچّه بودم. آنجا صحبت از این شد که در کتب علمی نوشته است که: «اینها سمّی است و چه اینها و اگر انسان بخورد، می‌میرد.»

و بالخصوص در انگور یاقوتی می‌رود آن لاهایش قایم می‌شود و لذا وقتی انسان انگور یاقوتی می‌خورد، باید انگور را دانه‌دانه کند بخورد که مبادا یکی از آنها لایش باشد.

این در ذهن ما بود که: «خدایا، تو چرا یک موجود سمّی را خلق می‌کنی که تا برود لای انگور و انسان بخورد بمیرد یا روی اسفناج یا روی سبزی باشد و گم بشود و خطر داشته باشد؟»

توضیح گوینده دربارهٔ نقش پینه‌دوز در گیاهان

تا اخیراً ما متوجّه شدیم که این حیوان سمّی، ذاتش سمّی نیست. خداوند این را خلق کرده که روی انگور و روی سبزی حرکت کند و برود و میکروب‌ها و سموماتی که هست، بخورد و آن میوه و آن سبزی را برای ما پاک کند. کار این حیوان وظیفه‌اش این است.

ما شب می‌خوابیم؛ این حیوان بیدار است روی این ساقه‌های اسفناج، ساقهٔ تره، ساقهٔ جعفری، ساقهٔ شنبلیله، از شب تا صبح می‌رود بالا، هی می‌آید پایین، می‌رود بالا، هی می‌آید پایین و می‌خورد تمام

این سمومات را، میکروب‌ها را، ذرّات سمّی که روی آن هست. این را برای ما استریلیزه می‌کند، هموژنیزه می‌کند، تعقیمش می‌کند، پاستوریزه‌اش می‌کند. حالا یک شما ریزه و ریزه به آن ببندید. چکار می‌کند، آقای دکتر، جناب آقا؟

بفرمایید! آقای دکتر که ساکتند، مجال را دادند دست ما؛ ما هم هر چه هست می‌ریزیم برای شما می‌گوئیم و ایشان باید زیرش را انشاء الله امضاء بکنند. نکنند چکار بکنند؟! مجبورند بکنند دیگر.

خوب پس این حیوان را خدا خلق کرده برای سمّ‌گیری! عجیب است ها! در ضمن حیوان خوبی هم است و همه گیاه‌ها باید داشته باشد و لذا در هر گیاهی که سمومات بیشتر است، این حیوان در آنجا بیشتر است؛ در آنجا بیشتر دیده می‌شود. خلاصهٔ مطلب، ما شب خوابیم و خداوند از اینها خلق کرده برای اینکه سمومات را بگیرند که فردا صبح انسان مریض شده می‌فرستد در دکان سبزی‌فروشی، سبزی بگیرد تا آش درست کند، آن سبزی‌های مسموم نباشد؛ سبزی خوردن می‌گیرد، مسموم نباشد؛ انگور یاقوتی می‌گیرد، مسموم نباشد.

حیات روزمره و یقین به برانگیخته‌شدن مردگان

﴿ذَٰلِکَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾؛ «ای پیغمبر، متوجه باش، خدا حقّ است.» ﴿وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾؛ «و خدا مردگان را زنده می‌کند.» ﴿وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾؛[1] «و ساعت قیامت می‌رسد.» ﴿لَّا رَيۡبَ﴾؛ «هیچ شکی در آن نیست.» حالا در هر چیزی می‌خواهید شک کنید بکنید، در این هیچ شکّی نیست. ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾؛ «هر کسی که برود در شکم خاک بخوابد، خدا زنده‌اش می‌کند، مبعوثش می‌کند.»

دیگر انسان در این صورت می‌تواند بر قدرت خدا شکّ کند که: «خدایا، چگونه این کار را می‌کنی؟» ما اصلاً شب و روز با میلیون‌ها از این عجایب که واقعاً هر کدام از آنها در حدّ اعجاز است، مواجه هستیم و نمی‌فهمیم.

---

۱ سورة الحج، قسمتی از آیة ۶ و آیة ۷.

غفلت از شگفتی‌های بدن و رویش گیاهان

اصلاً این صحبتی که الآن من می‌کنم برای شما، این معجزه است؛ معجزه! نمی‌فهمیم. شما که اینجا نشستید و این مطالب را می‌گیرید، معجزه است.

اینها را هیچ به حساب نمی‌آوریم. اینجا نشستیم، تمام این شراشر وجود ما مشغول کار است. یعنی ما که الآن صحبت می‌کنیم، خون در رگ‌ها در جریان است و وظیفهٔ خودش را انجام می‌دهد؛ قلب هم ضربان خودش را دارد، یک دقیقه تعطیل نمی‌کند؛ کلیه هم به عمل خودش مشغول است؛ مغز هم به عمل خودش مشغول است؛ هر سلولی به عمل خودش مشغول است؛ ولی ما نمی‌فهمیم. اینها همه‌اش معجزه است. این مسجد معجزه است، این فضا معجزه است، این درخت معجزه است، این آب معجزه است، این خاک معجزه است. ما نمی‌فهمیم. هیچ. چون این‌قدر دیدیم، دیدیم، دیدیم، مشابهاتش، عادی شده برای ما.

امّا اگر یک چیزی خلاف عادت باشد، زود جمع می‌شویم که چطور شد. مثلاً تخم را ما می‌کاریم زیر زمین. آب می‌دهیم، شکافته می‌شود؛ طرف پایینش

می‌شود ریشه؛ طرف بالایش می‌شود ساق و برگ. هیچ اعتنایی نمی‌کنیم که بنشینیم ده دقیقه پای این گل، پای این خوشه و بفهمیم که چه خبرها هست. لذا عبور می‌کنیم از پای مزرعهٔ گندم و یک کیلومتر هم می‌بینیم تمام این دانه‌ها هر کدام یک معجزه، این خرمن گندم همه‌اش معجزه است، هر دانه‌اش معجزه است؛ هیچ ما توجّه نمی‌کنیم؛ چون هی نگاه عادی کردیم، به‌واسطهٔ اینکه تمام مشابهات بوده.

عادت‌زدگی و توجه گزینشی به امور خارق‌عادت

امّا اگر ما یک وقت دانه بکاریم زیر زمین، ساقه‌اش برود فرو و ریشه‌اش بیاید بالا، می‌گوییم: «آخ! خلاف عادت شد! این جا معجزه شد! این جا کرامت شد!» بوق در رسانه‌های گروهی، عکس‌بردارها و خبرنگاران از آن طرف جمع می‌شوند، چند هزار، چه خبر است؟!

ـ آقا، بیایید یک انسان پیدا شده که دو تا کلّه دارد و چهار تا دست! این شده معجزه! عکس بردارید!

بابا، این انسان، این انسان که عجیب‌تر از آن

انسان است! ﴿ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا﴾ همان انسان کاکل‌زری که از رحم مادر می‌آید بیرون، بیا پنج دقیقه بنشین و تماشا کند ببین که چه عجایبی است.

این یک دانه سیبی که از مشت حسن بقال می‌گیری و می‌بری به منزل، قبل از اینکه بخوری، چند دقیقه تماشا کن، ببین چه عجایبی است! شب و روز ما با عجایب سر و کار داریم، هر لحظه با میلیون‌ها معجزه و کرامت و اظهار قدرت، هیچ به حساب نمی‌آوریم. یک چیزی در گوشه، در زاویه اگر خلاف عادت گیر بیاوریم، جمع می‌شویم. مال کوتاهی فکر انسان است ها!

و الّا انسان قدرت پروردگار را می‌خواهد بفهمد، اصلاً تمام عالم قدرت است، تمام عالم حیات است، تمام عالم حکمت است. ما از کجا برویم که خارج از حکمت باشد تا بخواهیم خدا را در آنجا گیر بیاوریم؟ کجا علم نیست؟ کجا قدرت نیست؟ کجا حیات نیست؟ تا برویم خدا را بخواهیم در آنجا پیدا بکنیم. اینها را شب و روز می‌بینیم و هیچ تعجّب نمی‌کنیم. آن وقتی می‌گوییم که: «خدا چطوری

می‌شود مرده را زنده کند؟» عجیب است، ها! عجیب است! اینجا پای آدم لنگ است.

پاسخ قرآن به انکار معاد جسمانی

می‌آیند کتاب می‌نویسند مادّیّون، دهریّون، انکار می‌کنند. همه حرف‌هایی که می‌زنند دو هزار سال، سه هزار سال پیش هم بوده. ﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۭۚ﴾؛[1] می‌گفتند: «زمانی که ما برویم در زمین و گم بشویم...» ﴿ضَلَلۡنَا﴾؛ «گم بشویم.» خاک ما را بخورد و گوشت و استخوان ما تبدیل به خاک شود. چون خاک می‌خورد، می‌خورد و گوشت و پوست و تمام اعضای انسان را تبدیل به خودش می‌کند. انسان می‌شود خاک. ﴿أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۭۚ﴾؛ «دو مرتبه ما یک خلقت جدیدی پیدا می‌کنیم، زندگی جدیدی پیدا می‌کنیم؟!»

گرفتن حقیقت انسان به دست ملک‌الموت

﴿قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ

---

۱ سورة السجدة، آیة ۱۰.

بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ﴾؛[1] ای پیغمبر، بگو: «ملک الموت شما را توصیه می‌کند، می‌گیرد، تمام شما را می‌گیرد و می‌برد.» آن ملک‌الموتی که موکّل است بر شما، گماشته شده بر شما، بدنتان رفت زیر زمین؛ شما که زیر زمین نمی‌روید.

شما یک جریاناتی داشتید. خاک بودید و بعد شدید نطفه و بعد علقه و بعد مضغهَ. ﴿ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا﴾؛ «شما را ما خارج می‌کنیم به صورت طفل.» حالا بدنتان رفت زیر زمین؛ آن شمائیت شما را ملک‌الموت می‌گیرد و می‌برد. ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ﴾؛ «بسوی پروردگار بازگشت خواهید کرد.»

برزخ و پیوستن دوبارهٔ بدن به روح

در برزخ نگهتان می‌دارند همان روح را. وقتی هم که قیامت می‌خواهد برپا بشود، لحوق بدن به روح از آب خوردن هم آسان‌تر است. چیست که انسان بیاید در مقابل پروردگار این را یک شیء غیر قابل و از نقطه‌نظر استعداد امر محالی بداند؟!

---

۱ سورة السجدة، آیة ۱۱.

ان‌شاءالله حالا برای شما ما صحبت می‌کنیم که چه قسم انسان زنده می‌شود؛ می‌فهمید که از آب خوردن هم راحت‌تر است. همین انسان، همین انسان مرده زنده می‌شود. ﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾

بازگشت به مبدأ و مثال بازگشت از سفر

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛[1] «ما ملک خدا هستیم و باید رجوعمان به سوی خدا باشد.» ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾. هیچ برو و برگرد ندارد.

الآن ما از منزل آمدیم اینجا یا نه؟ همه رفقا هم با حال انتظارند که دو مرتبه برگردند منزل. الآن که صحبت تمام بشود، هر کس بلند می‌شود، می‌رود از آنجایی که آمده، می‌رود همان‌جا. نیست اینطور؟ همه ما که یک جا نمی‌رویم. از هر جا آمدیم، برمی‌گردیم به همان‌جا. مشتی قدرت هم از همان‌جایی که آمده، برمی‌گردد به همان‌جا. در اتاق خودش بوده، از آنجا حرکت کرده و در مسجد را باز کرده؛ در مسجد را می‌بندد و دو مرتبه می‌رود به همان‌جا.

---

۱ سورة بقره، آیة ۱۵۶.

ما هم از یک جایی آمدیم به اینجا و الآن در دلمان هم یک قلق و اضطرابی هست که دو مرتبه برگردیم به همان‌جا. تا به آنجا برنگردیم، آرامش برای ما نیست.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ﴾.[1] ما باید برگردیم به آنجا؛ منتهی هنگامی که آمدیم، برای کسب آمدیم؛ حالا با سرمایه برمی‌گردیم، مثل یک تاجری که این طرف و آن طرف می‌رود برای تجارت؛ در این ده، آن ده، آن شهر می‌رود، کسب می‌کند؛ وقتی برمی‌گردد، با مال‌التّجاره می‌آید.

بقای انسان و مرگ به‌منزلهٔ خلع و لبس

«خُلِقْتُمْ لِلبَقَاءِ لاٰلِلفَنَاء» فرمود: «شما برای بقاء خلق شدید، نه برای فنا.» وقتی انسان می‌میرد، فانی نمی‌شود. انسان که می‌رود زیر زمین، بدن می‌رود زیر زمین؛ روح زیر زمین نمی‌رود. روح به‌جای خودش هست. بعد هم انسان همیشه باقی است: هم در میان قبر، هم بعد از قبر. اصلاً انسان فنا ندارد.

خَلع و لبس است. لباس انسان کثیف می‌شود،

---

۱ سورة الأنبياء، آية ۱۰۴.

عوض می‌کند؛ بدن انسان چرک می‌شود، حمام می‌رود. مُردن غیر از خلع و لبس برای انسان چیزی نیست. از برزخ هم که انسان می‌خواهد حرکت کند برای قیامت، یک خلق و لبسی است. لباس صورت به انسان می‌اندازد، می‌رود در عالم مافوق صورت. این حقیقت عود انسان است به سوی پروردگار.

آفرینش نخستین و امکان زنده‌شدن دوباره

بنابراین انسان هیچ در مردن نبایستی که شک و تردید داشته باشد و در بعث و در قیامت شک و تردید داشته باشد. آن خدایی که ما را زنده کرده، آن خدا ما را می‌میراند؛ آن خدایی که ما را میراند، ما را زنده می‌کند.

﴿مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ و مِنْها نُخرِجُکُمْ تارَةً أُخْرَی﴾؛ «از خاک شما را خلق کردیم، دو مرتبه به خاک بر می‌گردانیم؛ برای بار سیّم از خاک شما را زنده می‌کنیم و بیرون می‌کشیم برای مرتبه دیگر.»

دعای بیداری مشاعر و عبرت از نشانه‌های خدا

خداوند ان‌شاءالله همهٔ ما را موفّق کند، مشاعر ما را زنده و بیدار قرار بدهد، قوای عقلیه و قوای مفکّرهٔ

ما را به مطالب حیاتی و اساسی گرایش بدهد و از این اموری که برای ما به‌عنوان آیت در مقابل دیدگان ما قرار داده، حداکثر عبرت و استفاده را برای ما قرار بدهد که ما دیگر نسبت به بعضی از امور غیر ملایمه تعجّب نکنیم، در حالتی که به نظایر آن در دنیا ما آشنا بودیم و آنها برای ما راه‌نمایی‌های خیلی روشن برای اموری که در پیش داریم قرار خواهند گرفت.

اللهم صل عَلی محمد و آله محمد.